

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به لا ضرر بود. متعرض روایات عامه و روایات خاصه شدیم. در روایات عامه این متن مجردا زیاد آمده است با قطع نظر از سندش از افرادی از صحابه نقل شده است. در میان روایات ما در روایات خاصه مجردا این متن نیامده است. آن که الآن در اختیار ما هست مجرد نیامده است. بله در ضمن عده ای از امور ذکر شده است اما مجردا اینکه مثلا قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار به این صورت مجردا در متون ما نیامده است و در متون عامه هم که نقل کرده اند مجردا، عرض کردیم از علی بن ابی طالب نقل نکرده اند. در آن هایی که دارند اسانید متعددی را آورده اند لکن از امیر المؤمنین در آنها نیست. آن که در متون عامه هست. ما فقط در کتاب دعائم الاسلام داریم که عن جعفر بن محمد عن أبیه عن آبائه عن علی قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار. این دو فقط منحصر در همین کتاب اسماعیلی ها یعنی دعائم الاسلام نقل کرده است عادات این تعبیرش هم می خورد که کتاب سکونی باشد. عن جعفر عن أبیه لکن الآن در جعفریات هم نیست. جعفریاتی که موجود است نیست فقط در کتاب دعائم هست که عادات می خورد به سکونی. طبعا هم نداریم فعلا از سکونی نداریم. منحصر در همین یکی است. آنچه که پیش ما آمده است به صورت ضمیمه است. البته بعضی هایش ممکن است آنها را مستقل حساب کنیم. مثلا در باب شفعه که عن أبی عبد الله قضی رسول الله بشفعه بین الشکاء بعد دارد و قال لا ضرر و لا ضرار. این جوری داریم. یک مورد دیگر هم داریم. و اینکه بعد از اینکه آن حکم آمده است قضاء آمده است و قال لا ضرر و لا ضرار. حالا اگر این را مجرد حساب کنیم این دو مورد را هم داریم اگر این را مجرد حساب کنیم. اگر این را هم جزء مجرد ها حساب نکنیم خب مشکل تعود الی هذه. عرض کردیم پس بنابراین در روایات ما یا تطبیق شده است لا ضرر یا اشاراتی و اشعاراتی به لا ضرر و لا ضرار هست که حتی مرحوم کلینی عنوان بابش را عنوان باب الضرر در اینجا قرار داده است. عنوان خوبی است بهر حال کار درستی شده است. بعد راجع به این مسئله یکی دو نکته مانده بود. یک نکته مانده بود آن را هم عرض کنم بعد وارد بقیه روایات شویم. عرض شد که در میان کلمات اصحاب ما یعنی مخصوصا از زمان بعد از شیخ به بعد البته قبل از شیخ هم مطلب مطرح بود لکن از زمان شیخ دیگر تقریبا یک طرفه شده است. یعنی اقوال جمع آوری شده است معروف چهار احتمال داده شده است. یکی اینکه نفی باشد و لسانش لسان حکومت باشد که توضیحش را من الآن اجمالش را عرض می کنم برای آشنایی با مطلب که بعد بخواهیم وارد شویم انشاء الله کاملا روشن باشد. یکیش اینکه و این مبنای شیخ

است و بعد از شیخ هم مثل مرحوم نائینی و دیگران معروف است بین عده ای از علمای اهل سنت آن هایی که حدیث را قبول کرده اند این است.

معنای دوم این است که نهی باشد و تحریم باشد. یعنی ضرر زدن این دیگر ناظر نیست حاکم نیست. این مبنایی است که مرحوم شیخ الشریعه اختیار کرده است و تقریباً جزء ابداعات ایشان و اصرار به اینکه در کلمات عامه لغویین هم همین معنا را گفته اند و خیلی ایشان روی این مبنا تأکید دارد و این مبنا به اسم ایشان معروف شده است. البته در مبنای نهی مثل مرحوم آقای خمینی همین مبنا را گرفته اند لکن نهی سلطانی زده اند. ایشان نهی مولوی تحریمی شیخ الشریعه ایشان نهی سلطانی که بر می گردد به مقام اجرا و تنفیذ به اصطلاح. لذا فرع را بر این گرفته اند که نهی باشد لکن نهی سلطانی باشد یا اصطلاح ما برگردد به مقام اجرا. سوم هم موضوعی است که نفی حکم باشد به حساب نفی موضوع که در کتاب کفایه مطرح شده است لکن خیلی محل قبول و اقع نشده است. چهارم هم که قبل از شیخ مطرح بوده است و آن اینکه نفی ضرر غیر متدارک باشد. یعنی تدارک است. لسان لسان اثبات است که توضیحاتش را عرض کردیم. الآن در کلمات اصحاب ما در این مثلاً حدود دویست سال اخیر چه در کتبی که به عنوان قواعد فقهیه مثل همین قواعد فقهیه استاد یا عناوین دیگران یا عواید الایام نراقی نوشته شده است چه در ذیل همین بحث برائت و اشتغال تنبیهات اشتغال که مرحوم شیخ آورده اند چه با عنوان رسائل مستقل در لا ضرر که زیاد نوشته اند شیخ الشریعه و دیگران.

الی یوم هذا رسائل مستقلة ای در باب لا ضرر و لا ضرار چاپ شده است و نوشته شده است. خود شیخ هم دارد رحمه الله علیه و دیگران هم دارند. عرض کنم که در این سه محور در این سه موضع متعرض این مسئله شده اند بیشتر همین روی این چهار وجه این دویست سال اخیر که بعد از شیخ است روی این چهار وجهی که عرض کردم نفی و نهی و نهی موضوع و ضرر غیر متدارک. این چهار عنوان را مطرح کرده اند بیشتر بحث روی این بود.

این کیفیت بحث اصولاً در کتب اهل سنت نیست کلاً. و آنجا فقط همین یکی نفی حکم گرفته اند یکی اینکه الضرر یزال. و دیروز هم خواندیم عده ای از قواعد فقهیه را که خواندیم چند ماده بود در مجله الاحکام العدلیه از همین استظهار کرده اند و انشاء الله خواهد آمد بحث هایی که، به ذهن من می آید که این نحوه بحثی که این نکته ای که این طور نیست که حالا مثلاً مبنی بر این باشد نفی باشد یا نهی. ممکن است بگوییم نفی باشد در عین حال نهی هم باشد. چون وقتی شارع مقدس که مشرع به امر بیده است. بگوییم یک چیزی

نیست پس مخصوصا اگر امری باشد که باید از شارع تلقی شود پس نهی هم هست. وقتی می گوید لا صلاه الا الى القبلة نهی هم هست. نماز نخوان الا رو به قبله.

پس بنابراین اینکه ما بگوییم یا نفی است یا نهی است نه ممکن است نهی باشد در آن نفی هم باشد. نفی باشد در آن نهی هم باشد که توضیحاتش خواهد آمد.

سؤال:

پاسخ: نه مشکلی ندارد. اینکه آیا در مقام تشریع باشد یا تنفیذ باشد که بحث کرده اند متأخرین ما این هم مسئله عرض کردم این حزم قبل از اینها گفته است تنفیذ را ما قبول داریم احتیاج به حدیث ندارد. تشریعش محل کلام است. این هم مشکل ندارد. این اینطور نیست که بگوییم مشکلی در این جهت هست. لذا به ذهن ما اگر بخواهد مسئله ای شود همین یعنی آن نهی و نفی و لسان موضوع که برود کنار آن غیر متدارک هم در همین جا بررسی شود. یعنی عبارته اخیری من چون می خواهم زمینه را عرض کنم برای اینکه بعد که بحث ها می آید روشن شود در این زمینه بحث لازم نیست این حرف ممکن است بگوییم این لا ضرر و لا ضرار از زمان رسول الله صادر شده است و پیغمبر اکرم ص هم مقام تشریع داشته اند هم مقام شارحیت کتاب داشته است. هم مقام اداره جامعه داشته اند. اداره مجتمع کنند. هم مقام قضاوت داشتند. که اگر اختلافی شد باید پیغمبر حکم کند. بگوییم این لا ضرر به همه بخورد. چه اشکال دارد. وقتی از کلام رسول الله این استعمال در اکثر از معنا نیست. این احتفاف الکلام بقرائن سیاقی. یعنی وقتی این کلام از یک فرد عرفی ظاهر شود معنای عرفی مراد است. از یک رئیس عشیره ظاهر شود در همان عشیره خودش. هر چیزی ظاهر خودش را دارد. یک احتفاف کلامی است به قرائن سیاقی که اینها در حقیقت حاکم در معنا اصولا ما معنای کلام را از این قرائن سیاقی می فهمیم نه از لفظ. از مرادف این لفظ در کتب لغت. اگر بنا شود که ما این جور بفهمیم که این مقامات برای رسول الله است. مقام شارحیت کتاب هست. مقام تشریع هست مقام تنفیذ و اجرا که اصطلاحا ما به آن می گوئیم ام امت بر رسول الله هست مقام قضاوت و رفع خصومت این کل این مقامات برای رسول الله ص وجود دارد هیچ منافاتی ندارد که ما این بحث را به این عمومات، بگوییم وقتی پیغمبر گفت لا ضرر و لا ضرار ناظر به همه مراحل باشد. نه ناظر به یک مرحله باشد. هم شرح کتاب باشد هم مقام تشریع اجتماعی باشد البته فقیه خب نمی تواند حاکم تشریع دائمی کند. تشریعش موقت است ائمه علیهم السلام و رسول الله حق تشریع دائمی داشتند. غرضم این نکته می خواستم عرض کنم اینکه تصور نکنیم حکم سلطانی غیر از مثلا حکومت است خب نهی غیر از نفی است. این نحوه بحثی که هست این خیلی به نظر ما صحیح نیست.

بله اینکه این لسان اثبات باشد این مطلب خاصی است. چیز خاصی است که لسان، لسان اثبات باشد. مجرد لسان نفی نباشد. یا همان که در اصطلاح ما آمده است تدارک شوم ضرر. خب ما عرض کردیم این اختصاص به لا ضرر ندارد. ما جعل علیکم فی الدین من حرج روایت عبد الاعلی مولا آل صام دارد که افتاده است ناخنم پرید و روی آن دوا گذاشتم و بستمش به حضرت گفتم حضرت گفت هذا و اشباح تعرف من کتاب الله ما جعل علیکم فی الدین من حرج امسح علی المراره. خب این ما جعل علیکم فی الدین من حرج مفادش این نیست که امسح علی المراره. شاید مرادش این بود که تیمم کن وضو لازم نیست بگیری. ما جعل علیکم فی الدین من حرج امام ظاهرا البته حدیث ما قبولش نداریم سندش هم محل اشکال است. لکن ظاهر روایت مبارک این است که امام با ما جعل علیکم فی الدین من حرج اثبات حکم کرده است. لازم هم همین طور است.

دیروز عرض کردیم حدیث رفع هم این طور است. اصلا سرّ اینکه این احادیث در دنیای اسلام خیلی جا باز کرد این نحوه استدلال چون جوابگو برای خیلی مراحل بود. از طرف دیگر مسئله تشریع بازیگ مشکلات دیگری داشت. یعنی اگر ما بخواهیم تشریع کنیم تمام احکام را به لا ضرر خب این خیلی مشکلات دارد. مشکل اصلی اش این است که تحلیل ها و تقیید هایی که در احکام آمده است باید آنها را برداریم. خب این خیلی مشکل است.

حالا من یک مثال بزنم در همین حدیث شفعه که خواندیم یک حدیث دیگرش را بعد می خوانیم. حدیث شفعه قضی رسول الله بشفعه بین الشکاء و قال لا ضرر و لا ضرار. البته مرحوم آقای شیخ الشریعه نوشته است که من چون نظرم نهی بود این نهی ظاهرش نفی است و حکومت است. یعنی پیغمبر اکرم حکم به شفعه کرده اند به خاطر لا ضرر. ظاهرش این طور است. لذا می گوید مشکل در رساله ایشان بود. راحت شدم و گفتم نه این کلام مال پیغمبر نیست. خب حالا مال پیغمبر نباشد فرض کنید مال امام صادق است. ایشان می خواهد بگوید که نه مال امام صادق هم نیست. آن راوی خودش یک روایت مرسل نقل کرده است. خب خلاف ظاهر است. یا کلام خود راوی باشد. هر دو اش خلاف ظاهر است.

کیف ما کان ببینید دقت کنید خب ما داریم که قضی بشفعه. بعد فرمود لا ضرر. اگر ما باشیم این طور می فهمیم سرّ اینکه رسول الله حکم به شفعه کرد به خاطر لا ضرر بود. خب پس بنابراین ما اگر طبق این تصور باشد دنبال شفعه بعنوانه نمی رویم. هر جا ضرر بود شفعه هست نبود نیست. فقه به هم می خورد. مشکلی که اینها داشتند حس می کردند با این ترتیب کل فقه به هم می خورد. مثلا پیش ما روایت دارد که همسایه حق شفعه ندارد. سنی ها هم قائل هستند. خب اگر همسایه انسان خانه اش را فروخت و این مورد برای من موجب ضرر

شد که این بفروشد. خب باید بگوییم که حق شفعه می آید. پس این حکم اینکه می گوید همسایه شفعه ندارد چه فایده دارد؟ پس اینکه بگوید یا در روایات ما هست که شفعه بین دو نفر است شریک. اگر سه نفر بودند یا چهار یا پنج تا دیگر شفعه ندارند. خب حالا اگر سه تا چهار تا بودند یکیشان فروخت منشأ ضرر شد برای ما. باید بگوییم شفعه دارد دیگر. بگوییم لا ضرر به حکم لا ضرر بگوییم شفعه ثابت نیست. دقت کردید چه نکته ای بود؟

آن نکته این بود که اگر ما به مقام تشریع بزنیم این هم که مثلاً با مثل شیخ عده ای مخالفت کرده اند فیما بعد حتی شیخ الشریعه یا دیگران سرّش این است و این هم که اهل سنت سندا قبول نکرده اند این بود. چون دیدند این قیود که می آید اگر بنا باشد که، روشن شد به لا ضرر عمل کنیم بگوییم قیود چه اثری دارد؟ همسایه حق شفعه ندارد. خب همسایه من حکم منشأ ضرر برای من شد. یک آقای خرید که برای من ضرر دارد. بگوییم حق شفعه دارد. پس این حکم چه فایده ای دارد؟ لذا مثلاً باید بگوییم بله اگر همسایه فروخت حق شفعه نیست ولو موجب ضرر است. باید اینگونه بفهمیم دیگر. والا حکم نقل می شود. اصلاً خود شفعه در مواردی، این شریک من سهمیه اش را فروخت یک آدم خیلی خوبی است از شریک قبلی هم خیلی بهتر است. باید بگوییم حق شفعه ندارد. با اینکه مسلماً فقها حق به شفعه کرده اند. چون شریک است بهر حال. روشن شد؟ سرّ قصه این بود که اگر اینها می آمدند این طور معنا می کردیم این یلزم منه تأسیس الفقه اینکه امثال ابن حزم امثال بزرگان شأنشان در حدیث قبول نکرده اند لا ضرر را و حتی موطع مالک که لا ضرر را، دو تا قصه از عمر نقل می کند. سر زمین دعوا بوده است. به نظر من اینها هم به فکرشان این بوده است که این مربوط به احکام نیست. همین طور که آقای شیخ الشریعه فرموده است مربوط به حرمت اضرار است و همین طور که عرض کردیم مرحوم آقای خمینی هم نهی را قبول کرده اند لکن این حرمت را زده اند به مسائل سلطانی. احکام سلطانی و به حکومت زده اند.

پس بنابراین این ذهنیت روشن شود که اگر ما بنا شود مثلاً بگوییم این قضی بالشفعه بین الشکاء بعد فرمود و قال لا ضرر. این لا ضرر علت شفعه باشد و حکم یدور مدار لا ضرر مخصوصاً اگر لا ضرر معنای اثبات شفعه باشد این همه قیود در شفعه بیخود آمده است. مثلاً لا شفعه بزمی. خب اگر ذمی بود و ضرر شد باید بگوییم دارد. لا شفعه للجار. لا شفعه الا لشریک واحد. خب اگر ۵ شریک بودند یکیشان فروخت واقعاً ضرر بر بقیه شد یا بر یکی شان ضرر شد بگوییم بران یکی شفعه دارد چون لا ضرر آمد. یعنی در حقیقت اگر این جور معنا کنیم یلزم تأسیس فقه جدید اصلاً. بگوییم تمام این قیود بیهوده است. هر جا ضرر بود بود هر جا هم نبود نبود. این نکته را من عرض کردم تا روشن شود بین مقام حکومت با مقام احکام فرق است.

آن وقت ما بیایم اینجا البته با مشکل برخورد می کنیم یک راهی باید برای این قصه پیدا کنیم. می گویم راهی که به ذهن آقایان رسیده است می گویند نهی است و نفی نیست. اصلا این نهی است پیغمبر فرموده است که ضرر نرسانید. اصلا نفی نیست که حاکم باشد. مثل مرحوم آقای خمینی می گوید که نه آقا این نهی است به احکام سلطانی است. حکومت هم نیست. لسانش لسان حکومت نیست. حالا اصطلاح بنده احکام اجرایی است. البته عرض کردم ایشان در یک جهت با شیخ الشریعه مشارکت دارند و آن مسئله نهی. لکن شیخ الشریعه نهی مولوی تحریمی، من هم یک موقعی فکر میکنم اگر نوار را دقت کنید گفتم روی بعضی از کسانی که تابعین شدند احکام سلطانی و بعد هم گفتیم شیخ الشریعه قائل به حکم سلطانی است. نه شیخ الشریعه قائل به حکم سلطانی نیست. اگر روی مبنای ایشان بعضی ها قائل به حکم سلطانی هستند. بهر حال این هم راجع به این قسمت اجمالا تا این مسئله را من مطرح می کنم فقط حلی برایش پیدا شود که این را چه کار کنیم. و اصولا این حدیثی که چون یک حدیث دیگر هم داریم که در آن لا ضرر آمده است آن را چه کار کنیم. پس بنابراین ما الآن در مسئله ای که در اینجا الآن داریم آن مسئله به اصطلاح احکام اینکه لا ضرر را به چه عنوان، به نظر ما مشکل ندارد که لا ضرر به معنای عام باشد. لازم نیست نهی باشد. نفی هم باشد مربوط باشد به احکام سلطانی. مشکل ندارد. مشکل خاصی به نظر ما ندارد. پس بنابراین در حقیقت آن نکات اساسی لا ضرر را که یواش یواش می خواهیم مطرح کنیم یک آیا اثبات است یا نه. همان که الضرر یزال اهل سنت. این بحثی است می گویم آقایان گفته اند این ابعد الوجوه خیلی رویش بحث نکرده اند.

این خودش یک بحثی است که آیا مفادش اثبات است یا مفادش، عرض کردیم از زمان شیخ به بعد غالبا در حوزه های شیعه معروف است که مفاد لا ضرر نفی است اثبات نیست. پس این یک نکته نکته اساسی و نکته دوم این است که آیا این فقط به مقام تنفیذ و اجرامی خورد که مناسب با احکام سلطانی باشد یا نه به مقام تشریع می خورد که مناسب با حکومت باشد. یا به هر دو می خورد؟ ممکن است به هر دو هم بخورد. هم مقام حکومت باشد بر ادله اولیه هم مقام تنفیذ و اجرا باشد. که عرض کردیم ظاهرا آقای استاد ما آقای سیستانی هم لا ضرر را به تشریع زده اند لا ضرر را به تنفیذ و اجرای احکام سلطانی. حالانمی خواهد یکیش را بزنیم. هر دو اش را می شود زد مشکل ندارد. هر دو اش به تشریع بخورند و هر دو هم به تنفیذ بخورند. هر دو به تنفیذ تنها باشد. هر دو به تشریع تنها باشد.

حالا انشاء الله تعالی من این نکاتی بود که عرض کردم نهی و نفی، لسان موضوع یا لسان حکم، اینها خیلی نفی حکم به لسان نفی موضوع اینها خیلی اثر ندارد. خب برگردیم به روایات و تمه روایات باب را ما کامل کنیم فعلا ما مشغول روایات خودمان هستیم. عرض کردیم در روایات ما یا لا ضرر در ضمن یک قضیه ای آمده است کلی مثل شفعه مثل یکی دیگر که بعد خواهیم گفت، یا در یک تطبیق خارجی البته این شفعه و اینها سند هایش معتبر نیست. آن که در روایات ما الآن سندش معتبر است همان قصه سمره بن جندب است. در

روایات ما آمده است و سندش معتبر است و در آن لا ضرر هم دارد. پیغمبر هم تطبیق فرمودند لا ضرر را. البته آن قصه قصه اجرایی است. تنفیذ است ربطی به مقام تشریع ندارد. یکی از مناشی هم که آقایان رفته اند دنبال آن قصه همان بود.

آن وقت ما روایات دیگر هم داریم یکی روایت شفعه بود که خواندیم. یکی روایت منع فضل ماء است. آن بعد می آید چون یک کمی نسخه شناسی دارد. و چند روایت دیگر داریم که تسریح به لا ضرر نشده است اما اشعاراتی به لا ضرر دارد. عرض کردیم لا ضرر تنها پیش ما فعلا من در کتاب دعائم دیدم. عن امام صادق عن أبيه عن آبائه عن علي قال رسول الله در آنجا لا ضرر و لا ضرار. لکن آن خیلی اعتماد به او فوق العاده مشکل است.

اما در بقیه قضایا که مرحوم شیخ کلینی ایشان اصلا بابی را به نام باب الضرار در کتاب المعیشه قرار داده اند. لکن به طور متعارف یا معیشه یا شفعه یا احیای موات یا اختیارات اینها به طور متعارف بحث لا ضرر در آنها مطرح است. حالا ما بعضی از روایات را می خوانیم فعلا دیدم بهتر است برای اینکه بعضی نسخ دیگر هم باشد از کتاب جامع الاحادیث از این چاپی که الآن دست من هست جلد ۲۳ البته این کتاب احیای موات است این جایی که ایشان گذاشته است ما بعضی از آن هایی که مربوط به ما نحن فیه است مراد از آن که مربوط به ما نحن فیه است در آن کلمه ضرار و اضرار باشد. آنها مربوط به ما نحن فیه است. عرض کنم که این بابی که ایشان قرار داده اند باب هفتم است صفحه ۵۴۶ است. حدیث دو از این باب. احادیث بقیه اش هم که هست ما فعلا این حدیث را می خواهیم بخوانیم. مرحوم کلینی این حدیث را نقل کرده است با عنوان محمد بن یحیی، استاد ایشان که از بزرگان و اجلاء است. عن محمد بن الحسين. قال کتبت الی ابی محمد علیه السلام، امام العسکری است. محمد بن الحسین عادتاً محمد بن الحسین بن ابی الخطاب است که از اجلاء اصحاب است. اما فکر نمی کنم که اینجا درست باشد. فکر نمی کنم. چون ما محمد بن الحسن الصفار هم داریم. این باید محمد بن الحسن باشد. اینجا هم نسخه بدل نوشته است خ الحسن. اگر از این کافی چاپ نشده است نمی دانم جلد چند این کافی چاپ جدید می شود. محمد بن یحیی احتمال می دهم این الحسن مثل بنده سراپا تقصیر در حاشیه خب یک کسی تصحیح کرده است حسین را کرده است حسن و این هم برداشته است نسخه بدل نوشته است. احتمال می دهم که تصحیح قیاسی باشد. نمی دانم واقعا نسخه ای است از کتاب کافی؟ قاعدتا باید محمد بن حسن باشد.

سؤال:

پاسخ: بعدش. فی رجل کان له قنات فی قریه.

سؤال: المحمد بن حسن ...

پاسخ: تصحیح قیاسی کرده است.

س: در بعضی هایش محمد بن حسن است بعضی هایش محمد بن حسین است.

ج: می دانم اینکه من خودم گفتم. می خواستیم تحلیل کنند که این محمد بن حسن تصدیقه، می گویم محمد بن حسن کتاب خطی است. محمد بن حسین خوانده است فهمیده است مثل من. غلط فکر کرده است. بعدی ها آمده اند نوشته اند فی نسخه الحسن. این نسخه نیست. این حاشیه بوده است. حاشیه داخل در متن شده است. این باید در حاشیه باشد. ندیده بودم احتمال خود من این بود. احتمال من حسب قواعدی که من می دانم همین بود. احتمالاً در نسخه اصلی محمد بن حسین بوده است و یکی در حاشیه مثل من فضول بوده است و خوانده است و در حاشیه اش نوشته است حسن به جای حسین. بعد هم شد نسخه بدل. به ذهن من ثوابش همین حسن است. به ذهن من الآن این طور است. عرض کردیم کراراً سابقاً هم چند بار که مرحوم صفار توقیعاتی دارد به امام عسکری ابی محمد سلام الله علیه. نه امام هادی و توقیعاتش در قم موجود بوده است. توقیعات معروفی بوده است. صدوق نسبتاً از این توقیعات زیاد آورده است. شیخ طوسی هم آورده است. کلینی هم اینجا آورده است. این به نظر من از توقیعات مرحوم صفار به حضرت عسکری صلوات الله علیه است. تاریخش برایتان روشن شد؟ این نسخه ای هم ایشان نقل کرده است نسخه محمد بن یحیی است که خوب نسخه ای است مشکل ندارد و صدوق حتی در یک مورد در جلد سه یا چهار من لا یحضر حدیثی را از محمد بن یعقوب کلینی نقل می کند بعد می گوید و لا افتی به. چون صفار این جور نقل کرده است از امام که از امام متأخر نقل کرده است بر خلاف آن حدیث متقدم. به ذهن بنده سرپا تقصیر این باید محمد بن الحسن باشد که صفار است و کتاب توقیعاته الی ابی محمد العسکری. قال کتبت الی ابی محمد علیه السلام رجل کانت له قنات فی قریه. قناتی دارد البته قنات شاید در اصطلاح قمی بوده است. چون عرب ها قنات ندارند. قنات اصطلاح ما را ندارند. اصلاً در غیر ایران جایی نیست. نه افغانستان نه پاکستان نه عراق نه ترکیه. این اصطلاح قناتی که ما داریم منحصر به ما است. کمی بروند جلو تا به منبع آب برسند و روی زمین جاری شود بدون اینکه احتیاجی به وسیله داشته باشد.

س: جاهای دیگر این کار را نمی کنند؟

ج: نه نمی کنند.

آن وقت بعضی جاها خوب در می آید. مثلاً لبنان نه اما ترکیه جواب می دهد شمال عراق جواب می دهد. قسمت های زیادی از افغانستان پاکستان. پاکستان خب یک قسمت هایی آب زیاد دارد اما یک قسمت هایی خشک است. قسمت خشکش شاید جواب ندهد زمینش خیلی پایین باشد. سطح آب اگر خیلی پایین نباشد یک جایی مخزن باشد یک جایی چاه می زنند پهلوی چاه دیگر چاه دیگر این آب را از زیر این به این چاه ها وصل می کنند تا بیاید روی زمین اصطلاحاً قنات به آن می گویند. اما در مثل عراق یا شمال عراق یا لبنان یا افغانستان یا جای دیگر چشمه هست. قنات به اصطلاح ما نیست. حالا دیگر همین اصطلاح ایرانی ها است یا مرادش قنات در اینجا به اصطلاح چاه بوده است یا چشمه بوده است. «فِي قَرْيَةٍ فَأَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَخْفِرَ قَنَاطَةً أُخْرَى إِلَى قَرْيَةٍ لَهُ»، خوب دقت کنید، آن ده مال آن است آن ده هم مال این آقا است. می خواهد بگوید در زمین ملک خودش است. متعارف است در روستاها دیگر این کار را می کنند. «كَمْ يَكُونُ بَيْنَهُمَا فِي الْبُعْدِ»، چقدر فاصله بین دو تا قنات باشد. «حَتَّى لَا يُضَرَّ بِالْأُخْرَى»، ظاهراً یضَرّ باید باشد. چون به کلمه آخری باء آمده است. «فِي الْأَرْضِ إِذَا كَانَتْ صُلْبَةً أَوْ رَحْوَةً»، سست باشد یا سفت. خب این از امام سؤال می کند که فاصله بین این دو تا باید چقدر باشد. چون ما روایاتی داریم که فاصله را معین کرده است. حالا شاید بعضی هایش را بعد بخوانیم. «فَوْقَ عَ»، حضرت صلوات الله علیه جواب دادند «عَلَى حَسَبِ أَنْ لَا يُضَرَّ إِحْدَاهُمَا بِالْأُخْرَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، عرض کردم ماده اضرار در روایات آمده است ضارّ در کتاب عده ای از روایت آمده است. خوب دقت کنید با توضیحی که من دادم برای شما روشن شد. امام صلوات الله و سلامه علیه در اینجا می توانستند بگویند مثلاً فاصله ۵۰۰ متر مگر اینکه مضر باشد. آن می شود حکومت. از اول فاصله معین نکرده اند. نگفته اند فاصله بین دو قنات چقدر باشد. خیلی عجیب است. اصلاً فاصله معین نکردند.

از اول مطلب را به اصطلاح امروزی ما نسبی قرار دادند. یعنی زمین ها فرق می کند شئونش فرق می کند مقداری که می کنند فرق می کند. باید به جوری باشد که یکی به دیگری ضرر نرساند. و یک مطلبی هم دیروز پریروز عرض کردم که به ذهنم می آید که اضرار، ضرر، شأنیت مراد است ضارّ فعلیت. حالا این ذهن بنده است جایی نوشته نشده است لغوین هم نگفته اند. این استظهار خودم است از لغت مستقیم.

این هم به این مطلب بیشتر می خورد. یعنی یکیش در این شأنیت نباشد که به دیگری ضربه بزند. نه اینکه کاری کرد عمداً ضربه بزند آن نه حتی در این مرحله. مرحله اضرار هم منفی است چه برسد به مرحله مضارّ. مضارّ باشد نه اصلاً ضرر منفی است. دیروز یک توضیحی عرض کردم این هم یکی از شواهد مطلب است. آن وقت آن اشکالی که در شفعه بود من الآن هم مطرح کردم چون گفتیم اگر بخواهیم لا ضرر را قبول کنیم خب شفعه دیگر بی اثر می شود چه اثری دارد؟ این روایت خیلی لطیف است. این روایت اصلاً چیز قرار نداده است.

یعنی حد ابتدائاً ألف، پانصد متر هزار متر دو هزار متر مگر اینکه مشعر به ضرر باشد. اصلاً از اول برده است روی ضرر. این درست است این خیلی صاف است. خیلی مطلبش صاف است. ممکن است در یک جا فاصله ۳۰۰ متر، یک چا ۵۰۰ متر یک جا ۱۰۰۰ متر ما حسب زمین و درجاتش و خصوصیاتش و آن زمین بالا است این یکی پایین است جهات مختلف دارد شمال است جنوب است جهات مختلفی در آن مطرح است. چون معروف است بین اهل چیز که محب رودخانه ها، رودها اصطلاحاً از شمال به جنوب است. این نهر العاصی هست در شامات، فلسطین و اردن و کجا، این برعکس است از جنوب به شمال است. گفتم به آن نهر عاصی می گویند. نیل هم برعکس است. نیل هم از جنوب به شمال می رود. از سودان می آید به طرف مصر و می رود به دریای مدیترانه. اینها به اصطلاح خلاف مبنا است. مبنا این است که از شمال به جنوب باشد. بهر حال خوب تعبیر زیبایی است این روایت. ان لا تضرّ احداً بالآخری. این چون در سابق هم چون نمی خواهم فعلاً در آب شناسی و زمین شناسی وارد شویم در سابق هم راه هایی داشتند برای اینکه بفهمند این قنات به آن مضر هست این چاه به آن مضر هست یا خیر.

خب یک راه خیلی طبیعی اش این است که می بستند یک چاه را دو شبانه روز. اگر آب دیگری زیاد می شد می فهمیدند مضر است. اگر استفاده می کردند آب آن کم میفهمیدند مضر است. خب الآن وسایل پیشرفته است حساب می کنند محاسبه می کنند مقدار آبش را. این نظریه خیلی خوب است. این روایت از این جهت خیلی خوب است چون یک حدی ابتدائاً نداده است. تا بعد بگوید اگر لا ضرر پیش بیاید. از همان اول برده است روی اضرار. از همان اول. بله در مثل شفعه عرض کردیم مشکل است. چون در شفعه احکام است بعد می گوید لا ضرر و لا اضرار. خب ممکن است شما بگویید شما چرا تعبد آورده اید. بگویید شفعه دارد خلاصه اش کنید. بگوید اصلاً شفعه دائر مدار ضرر است. دیگر نمی توانید بگویید شفعه برای همسایه نیست. شفعه برای سه نفر نیست. از اول که به ذهن آن نکته را که الآن گفتم تأمل فرمودید؟ با تأمل آن نکته معلوم شد که این حدیث خیلی صاف است. و معیار در این حدیث هم اضرار است. مضارّ نیست. چون باء دارد. اگر باء نبود مضارّ می خواندیم. اما چون باء دارد بالاخری این معیار اضرار است.

آن وقت اگر آن حرفی هم که بنده گفتم چون گفتم هیچ کس نگفته است. آن که اضرار مراد شأْنِیت است مضارّ که باب مفاعله است مراد فعلیت است. این هم که پیغمبر به آن سمره فرمودند انک رجل مضارّ از این جهت بود. نگفت مضرّ گفت مضارّ. چون بالفعل ایجاد مشکل کردی و نمی خواهی این مشکل را برداری. از اینکه می گویی نه قبول نمی کنم می آیم و اجازه هم نمی گیرم. می خواهی مشکل درست کنی. معلوم است یک مشکل درست کردی و می خواهی این مشکل را ادامه دهی. در آن حدیث. اما اینجا تعبیر لا تضرّ است. یعنی می آیند محاسبه می کنند چون میدانید چاه ها فرق می کند. ممکن است در زمستان مضرّ نباشد در تابستان مضرّ باشد. ممکن است در

بهار مضّر نباشد و در تابستان باشد. به عکس فصول سال هم فرق می کند شئون هم فرق می کند. حضرت آوردند به طور کلی ان لا تضّر احداهما بالاخری. آن وقت اینجا اشکال ندارد.

بعد یک سؤال دیگر «وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ عَ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ رَحَى عَلَى نَهْرٍ قَرْيَةٍ»، مردی آسیای آبی، می دانید که آسیاب هایی درست می کردند آبی آب که می آمد آب قنات یا آب رودخانه بعد پایین می بردند آب که وارد می شد زیرش یک چرخ قرار می دادند مثل این چرخ هایی که الآن در رودخانه ها قرار می دهند. این آب که می آمد این چرخ را می چرخاند. چرخ را می چرخاند منتقل می شد به یک آسیابی. به یک سنگی. البته با تبدیل نوع حرکت اگر احتیاج داشت. می آمد به آن به قورامروزی ها دیفرانسیل، منتقلش می کرد به نحوه حرکتش را عوض می کرد منتقلش می کرد به سنگ. سنگ می چرخید و زیر سنگ دانه گندم قرار می دادند آسیاب می کردند. این نحوه کیفیت کار را آسیاب آبی. «وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ عَ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ رَحَى عَلَى نَهْرٍ قَرْيَةٍ»، آن وقت روی یک نهری آسیابی بود «وَالْقَرْيَةُ لِرَجُلٍ»، آسیاب مال من است. اما خود ده مال شخص دیگری است. تصویرش روشن است؟ آبی است دارد می آید به این ده برود. در راه قبل از اینکه به ده برسد شخص دیگری روی این آب آسیاب قرار داده است. از این آب برای گندم آسیاب کردن استفاده می کرده است. اما قریه مال این نیست. قریه مال شخص دیگری است. ایشان فقط از آب در راه استفاده می کنند. روشن است تصویر مسئله و قریه لرجل فاراد صاحب القریه. صاحب این روستا فکر کرد که من از این آب را که دارد می آید به روستای من مجرایش را عوض کنم از راه دیگر بروم که آسیاب این به آن نخورد. به آسیاب نخورد. یک راه دیگر ببرم به ده خودم. آب مال خودم است می خواهم ببرم به ده خودم. «فَأَرَادَ صَاحِبُ الْقَرْيَةِ أَنْ يَسُوقَ إِلَى قَرْيَتِهِ الْمَاءَ فِي غَيْرِ هَذَا النَّهْرِ وَيُعْطَلَ هَذِهِ الرَّحَى»، البته در نسخی که الآن دیدم يعطّل دارد. ممکن بود فتعطل هذه الرحى باشد. یعنی عادتاً اگر نهر دیگر کشتی این آسیاب تعطیل می شود. بسته می شوند. اما و يعطّل این به همان مضارّ می خورد. این شأنت نیست. این فعلیت است. اصلاً هدفش این بود که این آسیاب را از کار بیاندازد. می گفت نهر مال خودم است ده هم مال خودم است. این نهر را از جای دیگر می برم که از روی این آسیاب رد نشود. و آسیاب از کار بیفتد. «أَلَهُ ذَلِكَ أَمْ لَا»، می تواند این کار را بکند؟ بگوید خب مثلاً قصه ای که از موطع مالک نقل کرده است. «فَوَقَّعَ»، خیلی لطیف است بعضی از توقیعات صفار انصافاً عجیب است. «بتقی الله»، این مرد پرهیزگاری کند تقوای الهی را به کار ببرد «وَيَعْمَلُ فِي ذَلِكَ بِالْمَعْرُوفِ»، کار درست انجام دهد. کار صحیح. فرض کنید معروف یعنی شناخته شده. آن وقت شناخته شده عند العقول گفته اند. شناخته شده عند العرف گفته اند. شناخته شده عند الشرع گفته اند و الی آخره. «وَلَا يَضُرُّ أَحَاهِ الْمُؤْمِنَ»، این الآن در کافی این طور است. احتمال دارد و لا یضارّ احاه المؤمن باشد. اینجا ضرار باشد. اضّر نباشد. باب افعال نباشد. باب مفاعله باشد. چون عرض کردم سابقاً کراراً مراراً، یضّر و مضارّ را یک جور می نوشتند. یضّر یضّر مثلاً حاشیه ما حیثم مثل هم نوشته

می شود. هشیم و هاشم و هیثم و اینها مثل هم نوشته می شد. هشام و چون الف نداشت نقطه ها که کم و زیاد می شد اوضاع را به هم می زد. در کتاب فقیه آمده است و لا یضارّ اخاه المؤمن. اینجا یضارّ آمده است. ایشان نقل کرده اند وافی هم آمده است صحیحش هم باید همین باشد. و الا اگر یضّر بود می گفت و لا یضّر بأخیه المؤمن. اینجا یضّر می گفت. از اینکه مفعول مستقیم گرفته است بآوردن است و لا یضارّ اخاه المؤمن. خیلی حدیث لطیفی است. ایشان حق ند ارد این کار را بکنند. نه اینکه آب مال من است ده هم مال من است. شبیه این هم نقل کردیم در همین کتاب مالک که می گفت باید این آب رد شود از اینجا می گفت اجازه نمی دهم می گفت بیخود اجازه نمی دهی این آب باید رد شود به ده به زمین دیگر برسد آبادش کند.

س: حاج آقا اولین روایت که می فرماید یتقی الله اینها قرینه استحبابی نیست؟

ج: نه این یتقی الله بر این است که این حکم الهی است. من درآوردی نیست. و لا یضّرّ اخاه المؤمن. به برادر مؤمنش ضرر نزنند. خیلی این روایت روایت خوبی است و مرحوم کلینی هم در باب ضرار آورده است. کار خوبی کرده است. انصافا این هم لکن این دو تا روایت هر دو اش به مقام اجرامی خورد. جزء احکام سلطانی هستند. هر دو اش. ولو به صیغه نهی هم خوانده شود یا نفی آن جهتش مهم نیست. یعنی دومی. لا تضرّ حسب ان لا تضرّ این صیغه نفی باشد. ولو صیغه نفی باید یا نهی، هر دو شان سلطانی هستند.

س: فقیه و تهذیب هر دو و لا یضارّ است.

ج: بله اینجا نوشته است و لا یضارّ. هر دو می خوانند به حکم سلطانی. و این مؤید آن احتمال سلطانی می شود باید ببینیم غیر سلطانی هم از این در می آید آن وقت خیلی خوب است این دو روایت خیلی خوب است. فقط یک نکته ای را عرض کنم اینجا در این جامع الاحادیث البته خیلی مقید بود نمی دانم چطور شد از دست ایشان در رفته است یکی از اشکالات آقای بروجردی این بود که از رسائل وقتی از فقیه نقل می کند فرق بین روا و روی نمی گذارد. رسائل اینگونه است. مثلاً از صدوق به اسناد. حالا ممکن است به کتاب برگردیم روی باشد. لذا ایشان یکی از اصراری که جامع الاحادیث نوشته اند فرق بین روا و روی روشن شود. اینجا روی است البته این کتاب های جلد های بعد را خود مرحوم آقای کی نوشته است. کار خودش است کار آقای بروجردی نیست. علی ای حال چون در این کتاب نیامده است من عرض می کنم. در فقیه دارد روی عن محمد بن علی محبوب. اینجا در تهذیب دارد محمد بن علی محبوب. لکن در فقیه دارد روی. بنا بر اینکه بین روا و روی فرق کند فردا توضیح دهیم چون جاهای سنگین بحث است انشاء الله فردا توضیحی راجع به این قسمت حدیثی اش عرض می کنم. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين